



## ریشه‌شناسی عامیانه برخی از واژه‌های گویش یزدی

صدیقه رمضانخانی<sup>۱</sup>

پذیرش: ۱۳۹۸/۱۲/۲۴

دریافت: ۱۳۹۸/۱۰/۲۲

### چکیده

یکی از مهم‌ترین دلایل غنای فرهنگی یزد را باید در حضور دیرپای زردشتیان با گویش خاصشان دانست. زبان یزدی به علت همزیستی طولانی مدت با زبان دری زردشتی، فهرست بلندی از واژگان، با بار معنایی، فرهنگی و ساخت آوایی متمایز دارد. گرچه در این میان باید گفت دلیل مهم دیگر آنکه اگر بین گویش یزد و گویش زرتشتیان شباهت‌هایی وجود دارد به علت هم خانواده بودن آنهاست تا تأثیر صرف گویش بهدینان. این مقاله بر مبنای شرایط و ضرورت‌های واژه‌سازی اثبات و تأکید می‌کند که تعدادی از واژگان اصیل با ریشه کهن در زبان یزدی قابلیت بازنگری و احیاء مجدد را دارند. با این وصف که تنها شهر یزد با تعدد محلات، حتی در بین زردشتیان، دارای تنوع زبانی بسیار است. یکی از ویژگی‌های این گویش رواج بسیاری از واژگانی است که با حفظ لفظ و معنا یا با پذیرش تغییراتی اندک، از زبان‌های کهن بر جای مانده‌اند و از جهات گوناگون، به ویژه زبان‌شناسی دارای اهمیتند. این ویژگی در گویش‌های مرکزی؛ از جمله زبان یزدی بیشتر مشهود است. مواد خام این مقاله به شیوه کتابخانه‌ای و میدانی جمع‌آوری شده و به شیوه توصیفی، تحلیلی و تطبیقی به بررسی اطلاعات به دست آمده و داده‌ها و نیز مقایسه برخی از واژگان کهن زبان یزدی با زبان‌های باستانی می‌پردازد.

**کلیدواژه:** یزد، گویش محلی، واژگان کهن، ریشه‌شناسی عامیانه.



زبان‌ها و گویش‌ها به عنوان یک پدیده مهم و ضروری در زندگی اجتماعی بشر، همواره انعکاس دهنده تمدن‌ها، فرهنگ‌ها و آداب و رسوم یک گروه و یک قوم به شمار می‌آمده‌اند. در هر کشوری، زبان‌ها، گویش‌ها و لهجه‌های متنوعی وجود دارد که افراد جامعه به پشتوانه آن با بسیاری از رخداد‌های تاریخی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی خود آشنا می‌گردند و این پشتوانه عظیم فرهنگی را به آیندگان می‌سپارند؛ از این‌روست که باید مطالعات زبان‌شناسی را جایگاه نیرومندی در پیوند با هویت اجتماعی دانست و از وجهی دیگر نقش تعیین‌کنندگی آن را در خلق فرهنگی پویا و خلاق مورد توجه قرار داد. از میان تعداد بیشمار گویش‌ها و گونه‌های زبانی در ایران - که گاه دایره وسعتشان تا فراسوی مرزهای ایران نیز کشیده شده - گویش‌های مناطق کویری ایران، اصالتی ریشه‌دار دارند و به دلایل بسیار ویژگی‌های گویشی در آنها کاملاً مشهود است. زبان‌شناسان، نیم زبان‌های (لهجه‌ها) جدید ایرانی را به دو دسته باختری و خاوری تقسیم کرده‌اند که لهجه یزدی جزو نیم زبان‌های مرکزی دسته باختری محسوب می‌شود که در بخش باختری فلات ایران تا حدود مرزهای عراق رواج دارد. نکته قابل توجه آنکه در شاخه دسته باختری کهنگی و اصالت زبانی بیشتری نسبت به شاخه دیگر مشهود است. در واقع در بیشتر نیم‌زبان‌های مرزی از جمله لهجه یزدی آثار دیرینگی و آمیختگی کمتر با زبان عربی دیده می‌شود (ارانسکی، ۱۳۷۸: ۴۸).

یکی دیگر از خصوصیات بارز چنین زبانی، وجود زبان زرتشتیان ساکن این منطقه، به عنوان یکی از قدیمی‌ترین ساکنان این سرزمین، است. زرتشتیان استان یزد در میان خود، به زبان نیاکانشان سخن می‌گویند؛ همچنان که یدالله ثمره در مطالعات زبانی خود می‌نویسد: «زبان‌های ایرانی را با توجه به ویژگی‌های متفاوت آنها در دو شاخه شرقی و غربی طبقه‌بندی کرده‌اند و گویش یزدی - که جزو نیم زبان‌های مرکزی دسته باختری محسوب می‌شود - دارای ویژگی‌های گویشی است که به علت همزیستی درازمدت با زبان دری زرتشتی دارای فهرست بلندی از واژگان با بار معنایی، فرهنگی و ساخت آوایی متمایز است.» (ثمره، ۱۳۵۵: ۵۱). «این زبان که اصالتاً زبان مادری برای زرتشتیان ایرانی محسوب می‌شود، در عین حال مفاهیم آن محل برخورد دو زبان و در نتیجه آزمایشگاهی زنده برای بررسی داد و ستد آنهاست.» (مزدپور، ۱۳۷۴: مقدمه).

مزداپور می نویسد:

زبانی که در نواحی مرکزی ایران از جمله یزد و کرمان رواج دارد، زبان گوری (Gavri) یا گورونی (Gavrani) نامیده می‌شود که گویندگانش آن را «دَری» می‌نامند. این زبان را با داشتن لهجه‌های متعدد، بی‌گمان باید زبانی مستقل دانست؛ بدان سبب که گویندگانش، با وساطت آن نمی‌توانند با سخنگویان زبان‌های دیگر به ویژه با فارسی‌زبانان به تفهیم و تفاهم بپردازند. این زبان در شمارهٔ واج‌ها، واج‌آرایی، آواشناسی و نیز در ساخت واژه و نحو با فارسی متفاوت است (همان: مقدمه).

این زبان بر روی زبان همگانی یزد تأثیرگذار بوده است و نشانه‌های این تأثیرگذاری را می‌توان در محلات گوناگون زرتشتی نشین و مسلمان‌نشین این منطقه به خوبی مشاهده کرد. در این باره ابراهیم پورداود هم بر میزان چنین تأثیرگذاری‌ای اشاره می‌کند و می‌نویسد: «لغت‌های لهجه همگانی یزد با بسیاری از واژه‌های لهجه زرتشتیان یکی است؛ جز آنکه در لهجه یهدینان یک رشته از واژه‌های دینی مزدیسنا دیده می‌شود که از اوستا و نوشته‌های پهلوی سرچشمه گرفته است و مردم مسلمان کرمان و یزد به آنها نیازمند نیستند.» (پورداود، ۱۳۷۰: ۲۲). همچنین ابوالقاسمی نقل می‌کند: «بسیاری، گویش یزدی را با گویش زرتشتیان یزد و کرمان با اندک اختلافاتی در تلفظ یکی می‌دانند.» (ابوالقاسمی، ۱۳۷۳: ۳۰۰). شاید بی‌دلیل نباشد اگر بگوییم که بسیاری از لغات و اصطلاحاتی که هنوز در بافت واژگانی گویش یزدی جایگاه خود را حفظ کرده‌اند، در کتب مذهبی زرتشتیان، نیز دیده می‌شود (خامسی، ۱۳۸۹: ۹۲۶)؛ از جمله واژه اسبل Sbol (طحال) که در بندهشن هم آمده: «چون جگر یه نیروتر است، اسبل بی‌زورتر و چون اسبل به نیروتر است جگر بی‌زورتر» (بندهشن: ۱۲۵) و یا واژه Hel؛ فعل امر از مصدر هشتن و هلیدن در معنی گذاردن که اشکال گوناگون آن در گویش یزد و برخی گویش‌ها هنوز کاربرد دارد و بسیاری دیگر.

از این جایگاه می‌توان گفت که شاید بسیاری از واژه‌های متداول در فارسی یزدی که با جستجوی ریشه‌ای آنها در نمونه‌های مشابه خود در زبان سانسکریت، زبان اوستایی، زبان سعیدی، زبان‌های دورهٔ میانه و در موارد اندک، بنابر شواهد، در زبان‌هایی چون آسی (شاخه‌ای از زبان سکایی) و حتی زبان اکدی (زبان بابل و آشور) می‌توانند از ابهام معنایی خارج شوند.





نکته دیگر آنکه یزد به علت عدم هجوم مغول‌ها در زمان تاخت و تاز خود به ایران، به علت دور بودن منطقه، از جدال این گروه درامان بوده است و این مسئله سبب گردیده که زبان یزدی نیز کمتر با زبان‌ها ترکی و مغولی عجین شود.

گویش‌های مناطق کویری از جمله گویش یزدی، از یک زبان نیرومند ایرانی سخن می‌گوید که به دلیل ویژگی‌های برتر خود، نشانگر روزگار درازی است که در یک قلمرو گسترده، در بین تعداد زیادی از مردم مرکزیت داشته است؛ اما متأسفانه روزبه‌روز با یورش‌های زبانی، به ویژه از سوی رسانه‌ها و عوامل دیگری هر روز بی‌ریشه‌تر از قبل و گستره آن محدودتر می‌شود؛ چنان که در برخی از این مناطق، تنها اندک سالخوردگان واژه‌های آن را با اندک معنی به یاد می‌آورند و متأسفانه در برخی مناطق، تنها نام واژه است که بر جای مانده است.

چگونه می‌توان علاوه بر اثبات اصالت زبانی برخی گویش‌های بومی ایرانی، از جمله زبان یزدی، این میراث معنوی را تا حدودی در مقابل هجوم‌های مخرب زبانی حفظ کرد؟ و آیا می‌توان این گنجینه زبانی در حال فراموشی را، بار دیگر احیاء و نسل امروز را با این بخش از هویت تاریخی کشورمان، بیشتر آشنا کرد؟

درباره گویش یزدی تاکنون پژوهش‌هایی صورت گرفته است که تنها تعداد محدودی از آنها به صورت کتاب و بقیه به شکل پایان‌نامه و مقاله درآمده است؛ از جمله واژه‌نامه یزدی، تألیف ایرج افشار (۱۳۸۲) که وی به تعدادی واژه به ویژه واژگان شهرستان میبد که زادگاهش نیز بوده، پرداخته و از آن جهت که سالیان درازی از یزد دور بوده، برخی کلمات آن از نظر آوایی اشتباه ثبت شده‌اند. واژه‌ها و گویش‌های یزدی تألیف محمد حاتمی‌زاده (۱۳۸۳) که وی نیز به شکلی پراکنده، تنها برخی واژگان یزدی را جمع‌آوری کرده است. کتاب تحلیل زبان‌شناختی گویش یزدی، تألیف فخرالسادات خامسی همامانه (۱۳۹۲)؛ وی نیز از نظر زبان‌شناختی و فقه اللغه به برخی واژگان یزدی و همامانه پرداخته و در پایان، به تعدادی اندک از ترکیبات و کنایات یزدی اشاره کرده است. وی می‌توانسته بویژه در بخش ریشه‌شناسی لغات، کتاب‌های دیگری را نیز مطالعه کند. گویش بهدینان، تألیف دکتر کتایون مزداپور و فرهنگ بهدینان جمشید سروش سروشیان که به واژگان زردشتیان توجه شده و از نظر اتیمولوژی بحثی به میان نیامده است. پایان‌نامه نقیب‌القراء (۱۳۸۴) تا حدودی به مبحث زبان‌شناختی گویش یزدی پرداخته است. از آنجا که مبحث گویش‌ها ابعاد گوناگونی دارند، هنوز جای آن است که به ابعاد گوناگون زبان یزدی پرداخته شود.

#### روش کار:

تحقیق حاضر از نوع توصیفی - تحلیلی است و گردآوری و تبیین واژگان براساس روش کتابخانه‌ای و میدانی صورت گرفته است؛ بدین منظور ابتدا به کمک فیش، پرسش‌نامه و ضبط صوت واژگان بسیاری استخراج شده و بعد از شناسایی واژگان کهن، کلمات آوا نویسی گردیده و سرانجام با طبقه‌بندی یافته‌ها تحلیل مباحث انجام شده است.





## ۲- بحث

## ۲-۱- نشانه‌های آوایی که در مقاله به کار رفته

الف) هم‌خوان‌ها	صامت‌ها):	ب) واکه‌ها (مصوت‌ها):
ب = B	د = d	I = ای (ی)
ف = F	گ = g	e = اِ کسره کوتاه
ح، ه = h	ج = J	ē = اِ کسره کشیده
م = M	ن = N	a = اَ فتحه کوتاه
پ = P	ق = q	ā = اَ فتحه کشیده
ر = R	S = س، ث، ص	â = آ
T = ت،	V = و	O = اُ ضمه کوتاه
W = و	X = خ	ō = اُ ضمه کشیده
غ = γ	Z = ز، ذه، ظ، ض	U = او (و)
ی = Y	š = ش	Ow = او
ژ = ž	θ = ث	æ = ð = فتحه متمایل به کسره <sup>(۱)</sup>
چ = Č		= تلفظ خفیف

## واژگان نمونه:

آدر: *âdor*

در برهان قاطع، به شکل آدر *âdar* ضبط شده است. بی‌تردید «آدر» در گویش یزدی نیز همان «آدر» باشد و آدر به نقل از مؤلف برهان قاطع یکی از صورت‌های گوناگون «آتش» است که به اشکال آذر، آدر، آتش، تش، آتیش (عامیانه) می‌آید (برهان، ۱۳۷۶: ذیل واژه). و آدر در جزء دوم نشادر دیده می‌شود.

با این وصف که آدر نوعی خار با تیغ‌های بلند که در صحراهای یزد فراوان می‌روید و بیشتر جهت حفاظ لبه دیوارها و نیز روشن کردن آتش استفاده می‌شود. احتمالاً وجه تسمیه آن، این است که یا خار آدر، آتش‌گیره مناسبی است، یا خاری است که مانند آتش سوزش بسیار دارد. این گیاه در بنایی و در تهیه ملات و ساختمان‌سازی نیز کاربرد دارد.

آدر یا آدور: گیاه خار شتر که گاهی به جای کاه در ملات کاهگل به کار می‌رود (فلاح‌پور، ۱۳۸۷: ذیل واژه).

توضیح ۱: کلمه آتش در اوستا به صورت آتر *âtar* و آترش *âtarš* و در پهلوی به صورت آتور، آتش و آترش آمده است (سرحدی، ۱۳۸۸: ۳۴).

توضیح ۲: تشابه این واژه با واژه‌های اوستایی *ātaxš* و پارتی *atarō*<sup>(۲)</sup> و پازند *ādur* و فارسی نو *ādar* بسیار زیاد است. فارسی باستان آن *âthr* است (برهان: ذیل واژه).

توضیح ۳: اصطلاح «به جای گل نشسه خار آدر» *be jâye gol nešessâ xâre âdor* در مقام تعریض به شخص نالایقی گویند که جانشین فردی شایسته شده است.<sup>(۳)</sup>

### آرا *ârâ*:

درست و نیکو، آرایش و زینت؛ مثال: «آرا راه برو: *ârâ râ bero*». یا «پرن آرای برش نبود: *perane ârâi bareš nabud*». پیراهن آراسته‌ای دربر نداشت. یا «آرا باشد: *ârâ bašed*: خوب باشید». این واژه در گویش زرتشتیان یزد و کرمان به شکل «*oro*» رایج است (سروشیان، ۱۳۷۰: ذیل واژه).

اصطلاح: «آراش گیراش کردن *ârâš girâš kerdan*: خود را آراستن». با این توضیح که «آراش» مخفف آرایش است.

توضیح ۱: واژه «*grha*» در فرهنگ سانسکریت در معنی: اتاق آرایش و «*grahana*» در معنی: آرایش کردن آمده است (جلالی، ۱۳۷۵: ۵۲۷). شاید صورتی کهن از کلمه «گیرایش» باشد.

توضیح ۲: آرا از واژه آراستن و گرفته شده از واژه اوستایی *pis* و در ایران باستان *pâis* در معنی رنگارنگ کردن و نگاهستن. آراستن (*ârâstan*): زینت دادن، از واژه اوستایی *ârâdh* که در یسنا، هات ۲۹ بند ۹ هم آمده است (پاشنگ، ۱۳۸۱: ذیل واژه).

توضیح ۳: آرا (*ârâ*): از واژه آراستن؛ گرفته شده از واژه اوستایی *ârâdh* مرکب از دو جزء اول *a* پیشوند و جزء دوم *râdh* به معنی منظم. پهلوی *arastan* (نیبرگ، ۱۹۸۸: ۲۰). در معین واژه آراسته را واژه ای پهلوی (*ârâstakth*) دانسته است.

توضیح ۴: اصطلاح «آرا داره، گیرا نداره» (آرا دارد، گیرا ندارد): جانبی از کار را رعایت کرده است؛ اما جانب دیگر کارش اشکال دارد؛ به ظاهر کاری رسیده است؛ اما از باطن بازمانده است.<sup>(۴)</sup>

توضیح ۵: تا کچل آراش کنه، سور تموم شده *tâ kaçal ârâš konæ sur tamum* تا کچل آرایش بکند عروسی تمام می شود: در مقام کنایی درنگ کردن در کاری که



از موعد مقررش بگذرد و دیگر انجام آن کار فایده نداشته باشد.

آروس و آروس (عروس) آروس *ârus*:

عروس. آروسی: *ârusi*:

عروسی و بر پایایی و جشن و سرور. «در اوستا آروچ *âruč*، در معنی درخشان کردن و روشن کردن آمده است.» (بهرامی، ۱۳۶۹: ذیل واژه اروسی).

در سانسکریت صورت *arusa* به معنای «سرخ رنگ» آمده است (جلالی، ۱۳۷۵: ذیل واژه). مکنزی می‌نویسد: «در پهلوی *wayōdagān*، اوستایی آن مستقیماً نیامده است و کلمه *auruša* به معنای سفید، نظیر عروس در اوستا وجود دارد.» (مکنزی، ۱۳۷۳: ذیل واژه *auruša*).

در فرهنگ نظام و معین، صورت *arus* در معنی کالا و متاع آمده است (معین، ۱۳۸۶ و فرهنگ نظام، ۱۳۶۲: ذیل واژه) <sup>(۵)</sup>.  
توضیح ۱:

علی اشرف صادقی معتقد است: «... ان در کلمه «عاروسون» در گویش یزدی، ان نسبت و مشابه «ان» در کلمه اردشیر بابکان است (صادقی، ۱۳۶۹: ۱۰۰) <sup>(۶)</sup>.

اسوندن: *essunda:n*

گرفتن. به دست آوردن. («ت» قلب در «س» شده است.) در گویش یزد تقریباً بین همه گویشوران کاربرد فراوان دارد.

*sā*: مخفف ساو، پاژ و باج، از واژه اوستایی ستونی *stui* از ریشه سانسکریت *stā*: ستاندن، دزدیدن، دریافت کردن (پاشنگ، ۱۳۸۱: ذیل واژه). در فارسی میانه *statan* (nyberg man.phi.180)

در تاریخ بیهقی (۳/۲۲۸) آمده: «... و آخر پس از آمد و شد بسیار قرار بر آن گرفت که آن خلعت که حسنگ استده بود ... با رسول به بغداد فرستد تا بسوزند».

اشترگلو *Oštor*:

شترگلو؛ در حاشیه برهان آمده: «در سانسکریت *uštra*، اوستا *uštra*، پهلوی *uštr*». (حاشیه برهان، ذیل کلمه). بر این اساس واژه «*Oštor*» در گویش به شکل کهن خود نزدیک‌تر



۱۲۶

سال اول، شماره ۴  
زمستان ۱۳۹۸

ریشه‌شناسی عامیانه برخی از واژه‌های گویش یزدی



می‌نماید. کلمه oštor golu نیز در گویش به معنی محل جریان آب که انحنای آن به شکل گلولی شتر است و آب با فشار و حجم زیاد به سطح زمین فوران می‌کند، رایج است.

آق (۷) aq:

اسم صوتی برای اظهار تنفر از غذای بدمزه و منظره تهوع آور؛ در برخی فرهنگ‌ها اشاره شده که این واژه ریشه در زبان کهن سانسکریت دارد؛ از جمله در فرهنگ اساس الاشتقاق، ذیل واژه «اک» آمده است: ak: عیب و عار، اوستایی (aka) بد و بدی و سانسکریت (aka) درد و گناه (هرن و هوشمان، ۱۳۵۶: ۱۴).

مؤلف فرهنگ پاشنگ، صورت اوستایی آن را «aka» در معنی «بد» ذکر کرده است که در (یشت ۱۹، ۱۵، ۴۷، ۴) آمده است (پاشنگ، ۱۳۸۱: ذیل آک).

بهرامی «اک: aka: زشت و بد» را اوستایی دانسته و نوشته: «این واژه در کلمه ترکیبی اکتش ad aktaš وجود دارد، در معنی «بد ساخت و بد نهاد» (بهرامی، ۱۳۶۹: ۲۵) (۸).  
واژه «اک» در شعر سوزن سمرقندی؛ درج در دهخدا:

آکی نرسید بر تو از من صد بار مرا ز تو رسید آک

بادیه: bādiyæ:

ظرف مسین صاف، صیقلی و تقریباً گود.

اساس الاقتباس، ذیل واژه آورده است: «بعضی فرهنگ‌ها بادیه را ترکی و برخی عربی و اصل آن را «باطیه» و یا «باطیه» را معرب آن دانسته‌اند و نیز «باطیه» را معرب «پاتیکه» نیز گفته‌اند.

بادیه bādya به نظر پاول هرن - هانیریش هو بشمان «ظرف شراب» دانسته شده است و آن را برگرفته از واژه باده bāda دانسته‌اند. (پاول هرن - هانیریش هو بشمان، ۱۳۵۶: ۲۰۷).

توضیح ۱: این واژه در زبان اردو در معنی «قدح و کاسه» کاربرد دارد (کامران مقلّم، ۱۳۶۴: ذیل واژه).

توضیح ۲: فلانی سرش مٹ بادیه شده: ...sareš mes se bādi yæ... در مقام کنایی در مورد شخص بی‌مو که سختی بسیار از دست روزگار کشیده است. (۹).

توضیح ۳: شاید سه معنی بادیه (ظرف صاف و صیقلی، بیابان و باده و شراب یکدست و





صاف) همه، از جهت تشابه معنایی (یکدستی و صاف بودن) از یک منشأ باشند؛ با این توضیح که بادیه ابدال شده «باطیه» می‌تواند باشد.

### بافه: Bâfæ:

در گویش به معنی یک دسته بزرگ از هر چیز که بتوان در دست گرفت می‌باشد؛ مثل: بافه علف، بافه کاغذ، بافه پول.

مثال: «یتا بافه پول تو دسش بود ... ya tâ bubâfæ pul tu dassesh. یک دسته پول در دستش بود».

توضیح ۱: شاید این واژه با کلمه «بافتن» از یک ریشه باشد که در این صورت بافه؛ یعنی «یک دسته بافته شده» یا «یک دسته بزرگ به هم پیوسته» معنی می‌دهد.

در برهان آمده است: «... پهلوی آن به طور مستقیم وجود ندارد؛ ولی معادل پهلوی دسته به صورت *dastak* و *vaf* و معادل گندم به صورت *gandum* است. مصدر آن *vâftan* و از ریشه اوستایی «*vaf*» و ریشه هندو اروپایی *vebh*، مصدر آن بافتن که مرکب از باف + تن (پسوند مصدر) باف (*bâf*) دسته گندم، اوستایی *ubdaena* (بافته)، در سانسکریت *vâbhi* در معنی عنکبوت. در زبان استی هم به صورت *vafin*، در گویش وخی به صورت *vufam*، سریکلی *vâfam* وجود دارد. در آریایی دو شکل *vabh* و *vaph* آمده و *uadaena* اوستایی به معنای در هم کردن ریسمان‌ها چنانچه پارچه بافته شود (برهان قاطع: ذیل واژه)<sup>(۱۰)</sup>.

توضیح ۲: از این کلمه بافه کردن *bâfæ kerdan*: دسته کردن، در گویش کاربرد دارد. گاه برای تأکید در معنی، واژه تکرار می‌شود. «بافه بافه موهایش تگ می‌آد *bâfæ bâfæ muhâsh tag miyâd*: دسته دسته موهایش می‌ریزد. (تگ *tag*: سقوط)

توضیح ۳: سین رو بافه هشتن *sa:in ru bâfæ hešta:n*: (سنگ رو بافه گذاشتن) = مقدمات انجام کاری را به خصوص در ازدواج فراهم کردن.

در گویش مردم کرمان نیز *bafe* در معنی علف‌های خشک شده که برای درست کردن علوفه چارپایان آماده می‌کنند، کاربرد دارد (فرهادی‌راد، ۱۳۸۱: ذیل واژه).

بده: **bedæ** :

شاخه تازه رسته درخت که با ریشه همراه است؛ معادل نهال. کلمه «بُنه» منسوب به «بن» نیز در این گویش درهمین معنی کاربرد دارد. «اوستا: **buna** و پهلوی **bun** طبری **ben**، گیلکی **ban**». (برهان، ذیل کلمه).

توضیح ۱: اگر شاخه تازه روییده بدون ریشه باشد، بدان «شلک **šalak**» گویند.

بوز **bowz** :

زنبور. در پهلوی **wabz**. (مکنزی، ۱۳۷۳: ذیل واژه). احتمالاً در واژه گویش، قانون قلب صورت گرفته است. در انگلیسی **bee** و جمع **bees** به معنی زنبور به واژه گویش نزدیک می‌نماید.

بک: **bak** :

قورباغه، وزغ. از واژگان تقریباً منسوخ در گویش شهری یزد. معمولاً برای نوزاد قورباغه با «کاف تصغیر» به کار می‌رود: «**bakok**<sup>(۱۱)</sup>»؛ همچنین در این گویش صورت **bakok** در معنی «آبسه دندان» به کار می‌رود که می‌توان گفت از وجه شباهت این نام را گرفته است. توضیح: در فرهنگ دهخدا، واژه **bakok** در معنی «ورم لته» آمده است.

مؤلف فرهنگ نظام، واژه را سانسکریت دانسته و صورت «بک» را «بهکه» به معنی قورباغه نوشته است و بعد نمونه شعری از شمس فخری آورده است:

«کسی که چون سرطان با تو کج رود، بشکن

به سنگ پشتش و در پارگین فکن چون بک»

وی در ادامه می‌نویسد که: «این واژه در ولایات جنوب ایران استعمال می‌شود و در تبرستان آن را «وک» تلفظ می‌کنند. در تکلم عامه مردم لفظ عربی آن یعنی قورباغه کاربرد دارد. بگ در اوستا «بگه و بنه» بوده که در این صورت فارسی به نظر می‌رسد، نه ترکی و این احتمال می‌رود که زبان ترکی این واژه را از اوستا گرفته باشد.» (فرهنگ نظام، ۱۳۶۲: ذیل واژه).

در فرهنگ معین نیز ذیل واژه «بک: قورباغه» دو واژه «پک و وک» را هم آورده و آنها را پهلوی دانسته است.





۱۳۰

سال اول، شماره ۴  
زمستان ۱۳۹۸

ریشه‌شناسی عامیانه برخی از واژه‌های گویش یزدی

مؤلف فرهنگ پاشنگ، پهلوی آن را **vak** و سنسکریت این کلمه را به صورت **bheka** آورده است (پاشنگ، ۱۳۶۴: ذیل واژه). همچنین در حاشیه برهان قاطع آمده است که: «بک: در پهلوی «وک» و در سنسکریت بهک و در طبری وگ است.» (حاشیه برهان چاپ معین) در گویش افغانستان بَعَه: قورباغه (صفری، ۱۳۷۳: ذیل واژه).<sup>(۱۲)</sup>

### پادار **pâdâr**:

در گویش در معنی محافظ ← **pâdâr buda:n** یا **pâdâri kerda:n**: از بیمار محافظت کردن. «در زبان اوستایی **pata** در معنی محافظت است.» (هرن، هوشمان، ۱۳۵۶: ۱۴۰). احتمالاً با واژه **pâdæ** در گویش و کلمه پایه در زبان معیار از یک مأخذ باشد. در برهان، پاتاری **pâtârih** به معنی پایداری و حمایت آمده است. (برهان، ذیل واژه) و **pâ** به معنی «پاییدن» (ابوالقاسمی، ۱۳۷۴: ۶۸). در گویش کلمه حادر (هادر) **hâder** نیز در معنی محافظ کاربرد دارد که شاید صورت دیگری از کلمه باشد.

### پاده **pâdæ**:

همان ابدال پایه. چوب دو شاخه ننگه دارنده. پهلوی **pâyag** و **pâdag**: در معنی اساس و پایه. پارسی باستان و سنسکریت **pâta**: حمایت شده، محفوظ که از لحاظ معنا با پایه مساوی است (برهان و دهخدا، ذیل کلمه).

### پتیاره **pattiyâræ**:

گاه با تشدید «t». در گویش به «زن حرآف و فحآش» گفته می‌شود؛ علاوه بر این، نیز به «دخترکان لوند و بازیگوش» گویند که در این صورت بار معنایی منفی ندارد و اکثراً با «کاف تصغیر و یا تحیب» همراه است؛ مثال: ای دخترک پتیاره: **ey doxtaroke pattiyâræ**. اگر در مورد زن به کار برده شود معنایی کاملاً منفی داشته و در این صورت کاف متصل به موصوف «کاف تحقیر» است؛ مثال: ای زنیکه پتیاره: **ay zanikæ ye pattiyâræ**.

توضیح ۱: این واژه در اوستا به صورت «پَئِییارَ **paitiâra**» آمده است که مرکب است از پَئِیتی: اوستایی. پَت: پهلوی و پاد و پَد دری است؛ در معنای ضد. با این توضیح که «پَئِیتی؛ پهلوی» به شکل پاد بر سر واژه‌های مرکب پاداشن: پاداش و پادزهر باقی مانده است (سرحدی، ۱۳۸۸: ۳۴).



همچنین بخش «آر» در پتیاره به معنی رفتن دانسته شده و پئیتی آر *paitiâra* را روی هم در معنی خلاف رونده معنی کرده‌اند و پهلوی این واژه، پتیارک *patyâra* خوانده و نوشته می‌شود (نوشین، ۱۳۸۹: ۱۰۵-۱۰۶).<sup>(۱۳)</sup> احتمالاً «کاف» متصل به واژه گویش نیز به جا مانده از زبان پهلوی است (مکنزی، ۱۳۷۳: ذیل کلمه *petyârag*).<sup>(۱۴)</sup>

شعر از ادیب الممالک فراهانی؛ دیوان اشعار: قصیده ۶۸:

به چنگال پتیاره در خون طپیدن      به از خون دل در کشیدن به خوانها

### پسر *posar*:

فرزند ذکور؛ پَسَر. پَسَر. پَسَر. پور، پُسر. فرزند نرینه. ریکا. ابن. ولد. ریمن. (برهان). مولف فرهنگ نظام می‌نویسد: «لفظ پُسر و پور مرادف پسر است؛ پس باید پسر با ضم اول همراه باشد؛ ولی در تکلم امروز ایران با کسر اول است و تنها در بعضی ولایات با ضم کار برد دارد. در پهلوی «پوس» و در اوستا «پوتره» و در سانسکریت «پوتره» ذکر شده است.» (داعی الاسلام، ۱۳۶۲: ۹۱)<sup>(۱۵)</sup>.

در پارسی باستان *pusra* و در پهلوی *pusar* و *pus* و در هند باستان *pusra* آمده است (پاشنگ، ۱۳۸۱: ذیل واژه).

مؤلفان اساس الاشتقاق واژه را اوستایی دانسته‌اند: «*apusra- tanal*: تنی بچه‌دار داشتن؛ مشتق از: *âpusra* بچه‌دار که *tana* بعداً اضافه شده است.» این کتاب با توجه به واژه *apusra* کلمه پُسر را کلمه ای اوستایی دانسته است (هرن و هویشمان، ۱۳۵۶: ۳).<sup>(۱۶)</sup> بهرامی صورت منفی پهلوی آن را «اپوثر» ذکر کرده است: «بی پسر» (بهرامی، ۱۳۶۹: ذیل واژه).

مکنزی (*machenzie*) نیز صورت پهلوی *pus* را برای واژه ذکر کرده است (مکنزی، ۱۳۷۳: ذیل واژه).

در زبان سانسکریت این واژه به شکل *putra*: پسر و پسر نجیب زاده دیده می‌شود (جلالی، ۱۳۷۵: صص ۴۷۵ و ۱۱۲).

در پارسی باستان *pusra* و در پهلوی *pusar* و *pus* و در هند باستان *pusra* (پاشنگ، ۱۳۸۱: ذیل واژه).

اراتسکی می‌نویسد: «واژه پسر در زبان سکایی<sup>(۱۷)</sup> دیده می‌شود و از زبان پارتی وارد زبان

فارسی شده است.» (ارانسکی، ۱۳۷۸: ۹۶) (۱۸).

توضیح ۱: در زبان سریانی واژه «برا» (تلفظ آن مشخص نیست. احتمالاً با ضم ب) در معنی «پسر، فرزند» آمده است (اخوان زنجانی، ۱۳۶۹: ۳۵) (۱۹). شاید واژه *pusrâ* بوده باشد.

### پوده : *Pudæ*

در گویش، به برگ‌های خشک درخت و پوسیده ریز که به عنوان کود از آن استفاده شود، اطلاق می‌گردد.

*pudag*: پهلوی از مصدر *pusitan* (مکنزی، ۱۳۷۳: ذیل واژه). ظاهراً با واژه «پوک *puk*»، «پوکیدن» و «پوسیدن» هم‌ریشه است.

در کتاب راهنمای ریشه فعل‌های ایرانی «پو» را در معنی پوسیدن و هم‌ریشه با «پود و پوده و پده» دانسته است (مقدم، ۱۳۴۲: ۶۶).

توضیح ۱: ریشه اوستایی: *par*: فاسد شدن و از بین رفتن، سانسکریت: *puyati*, ارمنی: *puk* (برهان ذیل واژه). با این توضیح که در گویش به برگ درخت، هم برگ تازه و هم خشک، «پر *par*» گفته می‌شود. اگر برگ‌ها خشک باشد بیشتر در قالب اتباع و به صورت «پر و پور *par o pur*» استعمال می‌شود.  
توضیح ۲:

پود: گیاهی است که در زیر چخماخ نهند تا زود آتش در آن گیرد و آن را پود، پوک و خف نیز گویند. (مجمع الفرس، ۱۳۳۸: ذیل واژه) (۲۰) شاید «پوده» در گویش، منسوب به «پود» با پسوند شباهت باشد.

نمونه شعر: شاهنامه؛ داستان: «سخن پرسیدن موبد از کسری»

چنین داد پاسخ که این پوده پوست بود رنجه چندان که، مغز اندر اوست

### پولوش: (*Puluš*)

پشم سوخته، از مصدر *Pulušundan*: سوزاندن. مصدر پهلوی *Brištan* از ریشه اوستایی، به معنای برشته کردن (مقدم، ۱۳۴۲: ذیل). شاید «پولوش» صورت دیگر «برشتن» باشد.

توضیح ۱: این واژه به صورت *pološ*: پشم سوخته در زبان زرتشتیان کرمان رواج



۱۳۲

سال اول، شماره ۴  
زمستان ۱۳۹۸

ریشه‌شناسی عامیانه برخی از واژه‌های گویش یزدی

دارد (سروشیان، ۱۳۷۰: ذیل واژه).

توضیح ۲: در گویش بافق، پلیسیدن *polisidan*: زدن موی کله (محمدی، ۱۳۷۳: ذیل واژه). در گویش بافت کرمان، پلیسیدن *pelīšidan*: سوختن (فرهادی‌راد، ۱۳۸۱: ذیل واژه).

### باردی (واردی) *Bâredi*:

در گویش یزد در مقام شوخی بی‌مزه.

شوخی باردی کردن *kerdan...bâredi*: بی‌مزگی، لوس بازی (در مقام کنایی). ترکیب «شوخی واردی» نیز در گویش کاربرد دارد؛ که در این صورت صامت «b» به «v» تبدیل شده است.

در گویش دری زرتشتی به صورت «بوردی *boređi*: شوخی» کاربرد دارد (سروشیان، ۱۳۷۰: ذیل واژه). واژه «بارد» در عربی: سرد. با توجه به کاربرد واژه در زبان زرتشتیان، احتمالاً کلمه مأخوذ از عربی نیست.

مؤلف فرهنگ نظام واژه را در معانی مزاح، خوشمزگی، شوخی سرد و بی‌مزه آورده است. احتمالاً واژه ریشه‌ای کهن دارد (داعی الاسلام، ۱۳۶۲: ذیل واژه).

توضیح ۱: در گویش این ضرب‌المثل کاربرد دارد؛ «شتر اومد باریدی (باردی) کنه، ورجس توهون *n uumad bâridi konæ varjes tu howa*: ... شتر آمد باردی کند، برجست داخل هاون» کنایه از بی‌مزگی بسیار زیاد.

### تاله *talæ*:

گیاه رونده‌ای است که محصول دارد و معمولاً در گویش برای بوت‌ه هندوانه و خربزه به کار می‌رود. در برخی گویش‌ها در یزد، از جمله گویش روستائیان «لاته *Lâtæ*» گویند (دکتر توکلی کافی آباد: ۱۳۹۱/۴/۵).

توضیح ۱: تله *tolæ* در فارسی یزدی و زرتشتیان در معنی «لیقه دوات: نخ کتانی بسیار بلند داخل دوات» به کار می‌رود که از جهت معنی با «تاله» در گویش و حتی «طول» در زبان عربی، بی‌ارتباط نیست.<sup>(۲۱)</sup>

در سانسکریت *tula*: انبوهی از گل و میوه: (جلالی، ۱۳۷۵: ۱۸۸)



۱۳۳

سال اول، شماره ۴  
زمستان ۱۳۹۸

ریشه‌شناسی عامیانه برخی از واژه‌های گویش یزدی





۱۳۴

سال اول، شماره ۴  
زمستان ۱۳۹۸

ریشه‌شناسی عامیانه برخی از واژه‌های گویش یزدی

براساس آنچه در فرهنگ‌ها آمده اصالت واژگانی این کلمه نیز کهن و احتمالاً مشتق شده از زبان سانسکریت است. در زبان سانسکریت واژه *tâla* نیز در معنی گیاهی که در آب رشد می‌کند، آمده است (جلالی، ۱۳۷۵: ۱۶۸). *latâ-lalika*: گیاه خزنده‌ای که قطره آب حیات از آن به دست می‌آید. خوراک بهشتی (جلالی، ۱۳۷۵: ۱۶۵).

در فرهنگ زبان اکدی ذیل واژه، آمده است: «تاله *tala*: تیره‌ای از نخل‌های کوچک با برگ‌های بلند، این واژه در میراث کهن بین النهرین، هنوز در میان مردم کاربرد داشته و تا پیش از دوران کشاورزی میان رودان (بین النهرین) هم مورد استفاده بوده است؛ زیرا این واژه در متون اکدی به شکل «تالو» ثبت شده است (سلوم، ۱۳۸۰: ۱۷۴).

مؤلف فرهنگ مجمع الفرس نیز در ذیل واژه آورده است: «تال درختی است به نخل شبیه که در هند می‌باشد. درازی برگ آن یک ذرع باشد و برهمنان به جای کاغذ بر برگ آن کتابت کنند و زنان و مردانشان نرمه گوش را سوراخ کنند و برگ آن لوله در گوش کنند.»<sup>(۲۲)</sup> با این توضیحات می‌توان ریشه این واژه را اکدی (بابل و آشور) یا هندی دانست. واژه‌ای که هنوز در بین کشاورزان یزدی رایج است.<sup>(۲۳)</sup>

### نتیجه‌گیری:

از بررسی ریشه‌شناسانه عامیانه زبان یزدی به این نکته می‌رسیم که فارسی یزدی تقریباً ادامه زبان‌های باستانی، به ویژه دری زردشتیان این منطقه است که به نظر زبان‌شناسان، زبان مستقلی به شمار می‌رود. زبان دری زردشتی تأثیر بسیار شگرفی بر روی زبان یزدی (فارسی یزدی) گذارده و از این تعداد واژه بررسی شده ما می‌توانیم تأثیر زیاد زبان‌های باستانی را بر روی زبان یزدی ببینیم؛ از جمله کلماتی را که بیشتر آنها ریشه در زبان سانسکریت، زبان فارسی باستان، اوستایی و پهلوی دارند و حتی می‌توان برخی کلماتی را یافت که احتمالاً مأخوذ از زبان آسی قفقازی، سغدی و اکدی هستند. نکته بعد آن که فارسی یزدی با زبان عربی نیز کمتر عجین شده و این بدان معناست که زبان یزدی گرچه بخشی از واژگان آن با زبان معیار یکسان است؛ اما بسیاری از کلمات آن ریشه در زبان‌های کهن این منطقه دارد و از این نظر هم از جهت لفظ و معنا و هم از جهت ویژگی‌های آوایی و دستوری قابلیت توجه بسیار دارد.



زبان یزدی با اصالت دیرینه خود، نه تنها نمودی مهم از هویت گذشتگان این منطقه است و می‌تواند مانند برخی از گویش‌های بومی ایرانی، منبعی غنی در پالایش زبانی، به واسطه ورود واژگان بیگانه، به شمار آید؛ بدین لحاظ جهت حفظ و احیای زبان اصیل یزدی در مقابل هجوم‌های زبانی، باید ابتدا در پالایش آن کوشید و سپس جهت آموزش و گسترش این زبان غنی که متأسفانه رو به فراموشی نهاده است، از مراکز آموزشی و رسانه‌های محلی بهره جست.



۱- در تمام کلمات مختوم به (a) در فارسی معیار، در گویش یزد شکل آوایی (ə=æ) به کار رفته که به شکل فتحه متمایل به کسره ادا می‌شود؛ این آوا با گویش معیار تفاوت معنایی چندانی ندارد و اغلب تمایز لهجه‌ای را نشان می‌دهد و گاه تنها کشش واکه دارد که احتمالاً بیشتر نشانه‌ای از تأکید است و از آواهای پرکاربرد در گویش یزدی به شمار می‌رود. این مصوت پایانی می‌تواند معادل مفعولی ساز (e=e) و فعل معین «است» در گویش معیار باشد.

۲- زبان پارتی در ابتدا در پهلای قدیم (استانی تاریخی در جنوب شرقی دریای خزر) رواج داشت و در دوره اشکانی (قرن ۳ ق.م) زبان شاهنشاهی اشکانی شد که از قرن دوم م. شامل ایران و بعضی مناطق آسیای مرکزی بود. زبان متون پارتی از نظر نوع گویش به گروه گویش‌های شمال غربی یعنی گویش‌هایی تعلق دارد که دنباله گویش‌های شمال غربی ایران قدیم‌اند. (ارانسکی: ۸۲)

۳- زرتشتیان یزد، واژه «تیگ Tig» را به معنی «نوعی خار با تیغ‌های بلند» به کار می‌برند. (سروشیان، ۱۳۷۰: ذیل واژه). در گویش مردم «زردین» از توابع مهریز یزد، واژه «تیگ» در همین معنی به کار می‌رود. در گویش مردم بافق به صورت «آدور» ādor: نوعی خار و در گویش اردکان نیز به صورت «آدور»: Adur «تیغ-خار» آمده است. (محمدی، ۱۳۷۳: ذیل واژه)

۴- آرا = آرایش و آرا دادن = آرایش دادن، جلوه دادن در گویش راجی و آرا کردن در گویش مردم خراسان کاربرد دارد. (صفری، ۱۳۷۳: ذیل واژه). آرا: ârâ در زبان گیلان در معنی مهلت و در گویش نطنز (فعل) و در معنی بلند شو (اذرلی، ۱۳۷۸: ذیل واژه) در گویش مردم همدان واژه «آراشت» در معنی آرایش و حاصل کشاورزی زو درس و آراشت کردن در معنی چرخ کردن و دوختن. (گروسین، ۱۳۷۰: ذیل واژه)

۵- توضیح: برخی باتوجه به صورت رایج «عروس» در زبان معیار، کلمه را عربی دانسته‌اند. اما این کلمه در برخی زبان‌های مرکزی مانند: یزد و شهرستان بافت در کرمان با «â» تلفظ می‌شود. (فرهادی راد، ۱۳۸۱: ۷۵)

۶- عاروس کش: Koš~ و عاروس کشک: Košok~، با کاف تصغیر. استخو آنی است به شکل صورت آدمی که معتقدند اگر در سرای بماند سبب جنگ و دعوا خواهد شد. (هدایه المتعلمین: ۴۵) احتمالاً همان استخوان کشک است که برای رفع نکیت روی آن را خراش می‌دهند.

۷- واژه «آک» در شعر سوزنی سمرقندی؛ درج در دهخدا:

آکی نرسید بر تو از من صد بار مرا ز تو رسید آک

۸- دهخدا ذیل واژه «آک» آورده است: «در اوستا این صفت در نام Aka Manah: بدانندیش آمده است.» واژه «آک» را مؤلف فرهنگ آندراج «عیب و عار» معنی کرده و برای نمونه آورده که: «... لهذا اهل ایران ضحاک را ده آک خوانده‌اند و ده عیب بر آن اثبات کرده‌اند.» (آندراج، ج اول)؛ اما در برهان آمده است که این واژه هیچ ربطی با نام «آزی‌دهاک» ندارد.





۱۳۶

سال اول، شماره ۴  
زمستان ۱۳۹۸

ریشه‌شناسی عامیانه برخی از واژه‌های گویش یزدی

۹- مولانا در مثنوی: این یکی شیر است اندر بادیه/ و آن دگر شیر است اندر بادیه (بادیه و بادیه در دو مصرع: جناس تام)  
۱۰- در عجائب المخلوقات قزوینی؛ ص ۸۰، واژه در معنی «دسته بزرگ گندم یا علف، آن اندازه از گیاه که به دست توان گرفت» آمده است.

۱۱- برخی پسوندها در این گویش از ویژگی‌های خاص این زبان محسوب می‌شوند؛ مانند: پسوند «ok» که در این گویش کاربردی فراتر از زبان معیار دارد و معمولاً در مقام تصغیر، تحقیر، تحبیب و گاه شباهت به کار می‌رود؛ این پسوند در گویش یزدی به صفت، قید و ضمیر هم اضافه می‌شود هوبشمان معتقد است: «ak پسوند به جا مانده از زبان اوستایی با مفهوم تصغیر..» (پاورقی برهان، ج ۳، ۱۳۷۶: ۱۷۲۱). «کاف تحبیب یا تصغیر در کلمات پهلوی زیاد کاربرد داشته است؛ مانند: بابک: پدر عزیز.» (فروهوشی: ۱۳۵۸: ۴۳۵ و ۴۴۶).

۱۲- در گویش کرمان بُک: صوتی است که به هنگام تعجب ادا شود. در گویش یزدی به آن «پوک یا پُک» گویند.  
۱۳- در بند ۷ اردیبهشت یشت به این واژه اشاره شده است: «... ناخوشی‌ها فرار کنید. مرگ بگریز، دیوها بگریزید، پتیاره‌ها فرار کنید ... و از آیین پاک بگریز، مرد ستمکار بگریز ... (اوشیدری، ۱۳۷۱: ۱۹۳). در بند هش نیز بارها واژه پتیاره به کار رفته است؛ از جمله: «... نخست درباره آغاز آفرینش اورمزد و پتیارگی گنمانیو. پس درباره چگونگی آفریدگان، از آغاز آفرینش تا فرجام که تن پسین است.» (بهبادی، ۱۳۶۸)

۱۴- واژه «پتیاره» در اشعار شعرا فراوان به کار رفته است؛ از جمله: در ویس و رامین فخرالدین اسعد گرگانی (صفحات ۹۳ و ۲۰۰ که بیشتر در معنی آفت و بلا آمده است)، دیو آن مسعود سعد (صفحه ۲۰۳)، در دیو آن ابوالفرج رونی (صفحه ۱۰۷) و در گرشاسب نامه اسدی (صفحه ۱۰) که به معنی «زشت» به کار رفته است.

۱۵- در گویش خورو بیبانک واژه به صورت «Pos: پسر» کاربرد دارد. (مصاحبه با دکتر الهام‌بخش، ۹/۱۶/۵)  
۱۶- Paul Horn، ایران‌شناس آلمانی، کتاب فرهنگ ریشه‌شناختی فارسی را در سال ۱۸۹۳ در استراسبورگ منتشر کرد و دو سال بعد Hubschmann، ایران‌شناس آلمانی، کتاب مطالعات فارسی را در تکمیل کتاب هرن در همان شهر استراسبورگ انتشار داد. دکتر معین از هر دو کتاب در حواشی برهان قاطع استفاده کرده است. (ابوالقاسمی، ۱۳۷۴: ۵۸)  
۱۷- زبان سکایی و گویش‌های سکایی در معنی عام به گویش‌های قبایل متعدد ساکها که در طول دو هزار سال (هزاره اول ق. م و هزاره اول م) در منطقه میان سواحل دریای سیاه تا مرزهای چنی زندگی می‌کردند، اطلاق می‌شود. دانشمندان از گویش‌های باستانی ساکهای آسیای مرکزی و ترکستان شرقی به جز چند نام خاص و چند نام قبیله که در کتیبه‌های فارس باستان و در نوشته‌های یونانی باقی مانده است اطلاع دیگری ندارند. هسته اصلی واژگان آنها بی شک ایرانی است. (ارانسکی، ۱۳۷۸: ۹۶)

۱۸- واژه «پسر» در یادگار زریران آمده است: «... این را یادگار زریران خوانند بدانگاه نوشته شد که گشاسب شاه با پُسران، برادران، خاصان ا همالان خویش، این دین ویژه مزدیسنان را از هر مز پذیرفت ...». (ماهیار نوایی، ۱۳۷۴: ۴۳)  
۱۹- در زبان اردو پوت: پسر و فرزند. (کامران مقدم، ۱۳۶۴: ذیل کلمه)

۲۰- در گویش روستاهای یزد از جمله روستای ده بالا به «برگ های خشک درختان» که در اثر پوسیدگی زیاد بسیار ریز و نرم شده باشد، «هرفته» گویند. در گویش یزد به برگهای پوسیده درختان «هرم Harm» نیز گویند که هم کود و هم خوراک دام است.

۲۱- تلّه Tol la در زبان شوشتر: دانه‌های خریزه و هندو آنه. در زبان اراک: خریزه کال (آذری، ۱۳۸۷: ذیل واژه).  
۲۲- احتمال دارد که واژه «طول» عربی از این ریشه باشد. در زبان انگلیسی واژه «Tall» در معنی بلند، بلند قد کاربرد دارد.

۲۳- این واژه در گویش نائین همین معنی را دارد.

## منابع و مأخذ

- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۸۹)، **تاریخ زبان فارسی**، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی.
- ارانسکی، یوسف (۱۳۷۸)، **زبان‌های ایرانی**، ترجمه: علی اشرف صادقی، تهران: سخن.
- اوشیدری، جهانگیر (۱۳۷۱)، **دانشنامه مزدیسنا**، تهران: مرکز.
- آریان پورکاشانی، منوچهر (۱۳۸۸)، **ریشه‌های هند و اروپایی**، اصفهان: جهاد دانشگاهی.
- باقری، مهری (۱۳۸۰)، **تاریخ زبان فارسی**، تهران: قطره.
- برومند، محمدسعید (۱۳۸۵)، **دگرگونی‌های آوایی واژگان در زبان فارسی**، کرمان: دانشگاه شهید یاهنر.
- بندهش هندی (۱۳۶۸)، **متنی به زبان پارسی میانه (پهلوی ساسانی)**، تصحیح و ترجمه: رقیه بهزادی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- بهرامی، احسان (۱۳۶۹)، **فرهنگ واژه‌های اوستا**، به یاری فریدون جنیدی، دفتر سوم، تهران: بلخ.
- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین (۱۳۵۶)، **تاریخ بیهقی**، تصحیح: علی اکبر فیاض، مشهد: دانشگاه مشهد.
- پاشنگ، مصطفی (۱۳۸۱)، **فرهنگ پارسی پاشنگ**، ریشه‌یابی واژگان پارسی، زبان‌شناسی و واژگان جهان زبانی، تهران: محور.
- تفضلی، احمد (۱۳۷۸)، **تاریخ ادبیات پیش از اسلام**، به کوشش ژاله آموزگار، چاپ سوم، تهران: سخن.
- جلالی‌نائینی، سید محمدرضا (۱۳۷۵)، **فرهنگ سنسکریت**، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- جوادبرومند، سعید (۱۳۸۳)، **ریشه‌شناسی و اشتقاق در زبان فارسی**، کرمان: دانشگاه شهید باهنر کرمان.
- خامسی همامنه، فخرالسادات (۱۳۹۲)، **تحلیل زبان‌شناختی گویش یزدی**، یزد: هومان.
- داعی‌الاسلام، سیدمحمد (۱۳۶۲)، **فرهنگ نظام**، فرهنگ فارسی به فارسی با ریشه‌شناسی و تلفظ واژه‌ها به خط اوستایی، تهران: دانش.
- دوستخواه، جلیل (۱۳۷۵)، **اوستا**، جلد دوم، تهران: نشر مروارید.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷)، **فرهنگ دهخدا**، تهران: دانشگاه تهران.
- رمضانخانی، صدیقه (۱۳۸۷)، **فرهنگ زرتشتیان یزد**، تهران: سبحان نور.



۱۳۷

سال اول، شماره ۴  
زمستان ۱۳۹۸

ریشه‌شناسی عامیانه برخی از واژه‌های گویش یزدی



۱۳۸

سال اول، شماره ۴  
زمستان ۱۳۹۸

ریشه‌شناسی عامیانه برخی از واژه‌های گویش یزدی

- زرشناس، زهره (۱۳۸۴)، **میراث ادبی روایی در ایران باستان**، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- سرحدی، ابراهیم (۱۳۸۸)، **ریشه‌یابی سداوژه سیستانی**، دفتر نخست، خراسان: سیم‌رغ.
- سروشیان، جمشیدسروش (۱۳۷۰)، با مقدمه ابراهیم پورداود، به کوشش: منوچهر ستوده، چاپ سوم، تهران: دانشگاه تهران.
- سلّوم، محمداود (۱۳۸۴)، **فرهنگ واژگان اکدی**، ترجمه: نادر کریمیان سردشتی، تهران: پژوهشکده زبان و گویش.
- صادقی، علی‌اشرف (۱۳۶۹)، نقدی بر واژه‌نامه‌یزدی، **مجله زبان‌شناسی**، سال هفتم، شماره دوم، پاییز و زمستان، ۱۰۰-۱۰۵.
- فره‌وشی، بهرام (۱۳۵۲)، **فرهنگ فارسی به پهلوی**، تهران: دانشگاه تهران.
- فلاح پور، سعید (۱۳۸۷)، **فرهنگ واژه‌های معماری سنتی ایران**، تهران: کتابخانه ملی ایران.
- قریب، بدرالزمان (۱۳۷۴)، **فرهنگ سغدی**، چاپ اول، تهران: فرهنگان.
- کاشانی متخلص به سروری، محمد قاسم بن حاجی محمد (۱۳۳۸)، **فرهنگ مجمع الفرس**، از روی قدیمی‌ترین نسخ تحریر کامل و مقابله چندین تحریر متوسط قدیم، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران: به سرمایه کتابفروشی علی‌اکبر علمی.
- محمدحسین بن خلف تبریزی متخلص به برهان، (۱۳۷۶)، **برهان قاطع** (به سال ۱۰۶۲ ه.ق)، به اهتمام دکتر محمدمعین، تهران: امیرکبیر.
- مزداپور، کتایون (۱۳۷۴)، **واژه‌نامه گویش بهدینان شهر یزد**، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- مشکور، محمدجواد (۱۳۴۶)، **فرهنگ هزوارش‌های پهلوی**، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- معین، محمد (۱۳۸۶)، **فرهنگ معین**، چاپ هشتم، تهران: امیرکبیر.
- مقدم، محمد، با پیوست محمدحسین بشیر (۱۳۴۲)، **راهنمای ریشه فعل‌های ایرانی در زبان اوستا و فارسی باستان و فارسی کنونی**، تهران: مؤسسه مطبوعات علمی.
- مکنزی، دیویدنیل (۱۳۷۳)، **فرهنگ کوچک زبان پهلوی**، ترجمه: مهشید میرفخرایی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- مینوی خرد (۱۳۸۰)، ترجمه: احمد تفضلی، به کوشش: ژاله آموزگار، ویرایش سوم، تهران: توس.
- ناتل خانلری، پرویز (۱۳۸۷)، **تاریخ زبان فارسی**، تهران: فرهنگ نشر نو.
- نوشین، عبدالحسین (۱۳۸۹)، **واژه‌نامهک**، تهران: معین.
- هرن، پاول و هوبشمان، هانیریش (۱۳۵۶)، **اساس اشتقاق فارسی**، ترجمه و تنظیم: به نقل شواهد فارسی و پهلوی از جلال خالقی مطلق، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- Nyberg, H. S. (1931). *Hilfsbuch des Pehlevi, II: Glossar*, Uppsala.



## Folk etymology of some words of Yazdian dialect

Sadigheh Ramazankhani

### Abstract

One of the most important reasons for the cultural richness of Yazd should be sought in the long presence of Zoroastrians with their special dialect. Yazdian dialect has a long list of words with unique semantic, cultural, and phonetic structures which stem from its long coexistence with the Zoroastrian Dari language. Another important reason for similarities between the Yazdian dialect and the Zoroastrian dialect may be that these dialects are typologically related rather than the effect of the Behdinan dialect alone. Based on the conditions and necessities of word formation, the present study confirms that many original words with ancient roots in the Yazdian dialect can be revised and revived. However, the city of Yazd alone has a lot of linguistic diversity with many neighborhoods, even among Zoroastrians. One of the features of this dialect is the prevalence of many words that have survived from the ancient languages. These words have remained the same, or have undergone only little changes in morphology or meaning, which is of linguistic interest. This feature is more evident in central Iranian dialects including Yazdian dialect. The necessary data were collected through library inquiry and fieldwork which were then described, analyzed and compared with words in ancient languages.

**Key words:** Yazdian dialect, Ancient words, Zoroastrians, Folk etymology.